



عمل کرد و کارنامه دولت علم

دکتر یحیی کلانتری*

ارسطو خداپرست**

چکیده

محمدرضا شاه پهلوی اواخر تیرماه ۱۳۴۱، دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت را کنار گذاشت و امیر اسدالله علم نایب‌التولیه بنیاد پهلوی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. علم از ۲۸ تیر ۱۳۴۱ تا هفدهم اسفند ۱۳۴۲ (بیست ماه) نخست‌وزیر بود و در این دوره، دو بار کابینه‌اش را بازسازی کرد. دوران نخست‌وزیری اسدالله علم با برخی از دگرگونی‌های مهم سیاسی - اجتماعی ایران مانند تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و لغای آن بر اثر اعتراض‌های مکرر روحانیان به‌ویژه حضرت امام خمینی علیه‌السلام، انقلاب سفید و تصویب لایحه‌های شش‌گانه و قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، هم‌زمان بود. علم یکی از عوامل اصلی سرکوب قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ به شمار می‌رفت و در این کار، با شدت و خشونت پیش می‌رفت. مذاکره بی‌نتیجه با سران جبهه ملی دوم برای بهره‌گیری از نفوذ آنان در حفظ منافع رژیم شاه و برگزاری انتخابات مجلس ۲۱ و برپایی کنگره «آزادزان و آزادمدان»، از دیگر کارهای دولت علم بود. وی در هفدهم اسفند ۱۳۴۲، از نخست‌وزیری کناره گرفت و جایش را به حسنعلی منصور داد. این جستار با توجه به عوامل روی کار آمدن دولت علم و بررسی کارهای کابینه او و رخدادهای مهم دوران نخست‌وزیری وی، عمل کرد دولت علم را بر می‌رسد.

کلیدواژگان

اسدالله علم، محمدرضا شاه، پهلوی، دولت، علی امینی.

* دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانش‌گاه تبریز.

** کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانش‌گاه تبریز.

دکتر علی امینی به پشتیبانی امریکایی‌ها و به انگیزه حل مشکلات اقتصادی و اصلاحات اجتماعی به‌ویژه اجرای اصلاحات ارضی در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ به نخست‌وزیری رسیده بود، اما در برابر دشواری‌ها فراوان آرام آرام فرسوده شد و شاه نیز از هیچ‌گونه کارشکنی و سنگ‌اندازی در کار او دریغ نمی‌کرد. دکتر امینی در اجرای اصلاحات ارضی که در دولت‌های پیشین تنها در حد حرف مانده بود، کمابیش توفیق یافت و دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی کابینه خود را به اجرای آن فرمان داد، اما سرانجام پس از چهارده ماه نخست‌وزیری بر اثر اختلاف نظر با شاه درباره بودجه ارتش، در بن بست قرار گرفت. البته کار اصلاحات ارضی همچنان پیش می‌رفت و شاه می‌کوشید نه تنها از دکتر ارسنجانی جا نماند که به همه بنمایند رهبری اصلاحات ارضی با خود اوست. بنابراین، وی در چنین اوضاعی نیازمند کسی بود که بی چون و چرا به او وفادار بآید و برای خود نامی نجوید و افزون بر اینها، بتواند او را در آن دوره ویژه و پراسیب یاری کند و سامانی فراهم آورد که اصلاحات اجتماعی، قهرمانی جز شاه نداشته باشد. از این‌رو، شاه در برای رسیدن به این خواسته، دکتر امینی را کنار گذارد و امیر اسدالله علم، نایب‌التولیة بنیاد پهلوی را به نخست‌وزیری منصوب کرد.^۱

شاه در ۲۸ تیر ماه ۱۳۴۱، درباره نخست‌وزیری اسدالله علم فرمان داد، اما دکتر امینی از این فرمان آگاهی نداشت و از این‌رو، همه جا درباره پی‌گیری برنامه‌های خود سخن گفته بود و هنگامی که فرمان شاه درباره انتصاب علم به نخست‌وزیری از رادیو پخش شد، وی که از برکناری خود ناآگاه بود در اداره روزنامه اطلاعات در جایگاه نخست‌وزیری به سخن‌رانی سرگرم بود و برنامه‌های آینده‌اش را شرح می‌داد.^۲ با انتصاب علم به



۱. امیر اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج ۱، ویراسته علی‌نقی عالیخانی، ص ۴۴ - ۴۲.

۲. احمد سمیعی، سی و هفت سال، ص ۴۵ و ۶۹.



نخست‌وزیری کسانی که به غلط، امینی و عمل کرد دولت وی را در رکود اقتصادی مؤثر می‌دانستند، از این کار خشنود شدند، اما این تغییر نزد توده مردم خوش‌آیند نبود به‌ویژه به این دلیل که اسدالله علم از همان آغاز نخست‌وزیری‌اش خود را نوکر شاه و فرمان‌بر او دانست. این اصطلاح «نوگری» که معنا و مفهوم «زیردست» داشت و علم بارها آن را درباره خود به کار می‌برد، در شنونده تأثیر بدی می‌گذارد؛ چنان‌که هم‌زمان با انتصاب علم به نخست‌وزیری، این بیت نزد مردم آن روزگار رواج یافت: «در دیاری که شعور همه کم می‌گردد * صدر اعظم اسدالله علم می‌گردد». شاه با روی کار آمدن دولت علم می‌خواست باری دیگر مانند دوره پیش از نخست‌وزیری امینی در همه کارها تأثیرگذار باشد و مردم به هیچ روی این را نمی‌پسندیدند^۱. البته انتصاب علم به نخست‌وزیری، به انگیزه برآوردن خواسته آمریکایی‌ها بود. شاه می‌دانست اصلاحاتی که آمریکا به او پیش‌نهاد کرده است، چیزی گریزناپذیر می‌نماید، اما به هر روی درباره پشتیبانی فراوان آمریکا از امینی نگران بود. به همین دلیل بی‌پرده به آمریکا اطلاع داد که در ایران، موفقیت برنامه هر دولت، به پشتیبانی خود شاه از برنامه‌های آن دولت وابسته است. بنابراین، کنار گذاشتن امینی و انتصاب علم به نخست‌وزیری پس از سفر شاه به آمریکا (فروردین ۱۳۴۱) و وعده آمریکایی‌ها برای اجرای اصلاحات پسندیده خود در ایران به دست شاه و پس از زمینه‌سازی سفارت آمریکا برای این کار صورت پذیرفت؛ زیرا شاه می‌خواست از این راه، امینی و ارسنجانی را از میدان بیرون کند و خود را مجری اصلاحات آمریکایی بخواند^۲.

دکتر علی امینی نیز هنگام کنارگیری از نخست‌وزیری، انتصاب علم را خطای آمریکایی‌ها خواند و گفت:

اگر به جای من، یک رجل استخوان‌دار با تجربه آمده بود، جای نگرانی بود. این شانس من است که باید علم را به جای من بنشانند؛ چون در جبین این کشتی،

۱. اسدالله علم، همان، ص ۴۵ - ۴۴. نیز ر. ک: مظفر شاهی، *زندگانی سیاسی خاندان علم*، ص ۱۸۲.

۲. عباس میلانی، *معمای هویدا*، ص ۱۸۶ - ۱۸۵. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر. ک: مارک ج. گازیوروسکی،

سیاست خارجی آمریکا و شاه؛ ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران، ترجمه جمشید زنگنه، ص ۳۷۱.

نور رستگاری نیست... امریکایی‌ها خیلی زود خواهند فهمید که چه اشتباهی کرده‌اند.^۱

به گمان، سخن علی امینی درباره پایان یافتن نسل نخست‌وزیران به اصطلاح استخوان‌دار و باتجربه درست بود؛ زیرا پس از این، خود شاه سگان حکومت و سلطنت را در دست گرفت. انتصاب امیر اسدالله علم به نخست‌وزیری (۱۳۴۱)، سرآغاز دوران تازه‌ای در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود؛ زیرا نخست‌وزیری او، آغاز خودکامگی (دیکتاتوری) شاه و دست‌اندازی‌های آشکار و گسترده امریکا در کارهای داخلی کشور بود و تأثیرگذاری انگلستان در روی داده‌های آن روزگار ایران اندکی پنهان شد.

اسدالله علم با امریکایی‌ها نیز پیوند نیکویی داشت، اما همواره بر این بود که سیاست انگلستان از سیاست امریکا در ایران مؤثرتر است.^۲ شاه نیز از روی کار آمدن علم، بیش‌تر بهره برد؛ زیرا با آغاز نخست‌وزیری وی، قدرت فردی شاه فزونی گرفت و از این هنگام تا فروپاشی رژیم پهلوی، شاه بیش از هر زمان دیگر، فرمان‌روای مطلق کشور به شمار می‌رفت. پس از کنار رفتن دکتر امینی از نخست‌وزیری، شاه با خود دستگاه سیاسی، درگیر نبود و از سوی دیگر با روی کار آمدن علم، توانست آرام آرام در نقش جدّاب شاهی اصلاح‌طلب بازی کند و در این کار کمابیش توفیق یافت.^۳

ب) کابینه‌ها

پس از کنار رفتن دکتر امینی و انتصاب اسدالله علم به نخست‌وزیری، علم بر این پافشاری می‌کرد که از هم‌کاران امینی و اعضای دولت او همچنان در دولت تازه استفاده شود. دکتر امینی در خاطراتش می‌نویسد: می‌خواستند بیش‌تر وزیران و کارکنان دست یکم دولت او را برای جلوگیری از اعتراض احتمالی مردم نگاه دارند؛ چنان‌که هشت تن از وزیران هیئت دولت امینی در دولت علم نیز بودند، اما دوستان قدیم دکتر امینی جز دکتر

۱. محمدعلی سفری، قلم و سیاست، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲. احمد سمیعی، معماران تمدن بزرگ، ص ۱۱۹.

۳. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، ص ۱۲۷.





ارسنجانی از کارهای خود چه در جایگاه وزرات و دیگر مسئولیت‌های خود استعفا کردند و دعوت دولت علم را برای همکاری نپذیرفتند و هر یک تاوان این رفتار را پس دادند^۱. امینی می‌گوید پس از انتصاب علم به نخست‌وزیری برای اینکه به مردم بگویند وضع دگرگون نشده و تنها خود دکتر امینی به مشکل دچار شده و استعفا کرده است، نزد وزیران و هم‌کاران وی رفتند و از آنان خواستند که یا کارشان را با کابینه تازه پی گیرند یا به کارهای دیگری بپردازند. امینی مدعی است که در گفت‌وگو با هم‌کارانش، آنان را در این باره آزاد گذارد، اما بیش‌تر آنان، به هیئت دولت علم در نیامدند^۲.

امیر اسدالله علم پس از رسیدن به نخست‌وزیری، هیئت دولت خود را در سی‌ام تیر ماه ۱۳۴۱ بدین شرح به شاه شناساند:

دکتر غلامحسین خوشبین، وزیر دادگستری؛

غلامعباس آرام، وزیر امور خارجه؛

سپهبد صادق امیر عزیزی، وزیر کشور؛

سپهبد علی اصغر نقدی، وزیر جنگ؛

عبدالحسین بهنیا، وزیر دارایی؛

دکتر پرویز ناتل خانلری، وزیر فرهنگ؛

مهندس داوود رجبی، وزیر راه؛

دکتر ابراهیم ریاحی، وزیر بهداری؛

مهندس هوشنگ سمیعی، وزیر پست و تلگراف؛

دکتر حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی؛

عطاءالله خسروانی، وزیر کار و خدمات اجتماعی؛

دکتر مهندس طاهر ضیائی، وزیر صنایع و معادن؛

دکتر غلامحسین جهانشاهی، وزیر بازرگانی؛

۱. علی امینی، *خاطرات علی امینی*، به کوشش یعقوب توکلی، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۱۴۶.



نصرالله انتظام و مسعود فروغی، وزیران مشاور؛
 جهانگیر تفضلی، وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و تبلیغات؛
 مهندس صفی اصفیا، قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه؛
 سرلشگر حسن پاکروان، معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور؛
 مهندس شیبانی، معاون نخست وزیر و رئیس سازمان جلب سیاحان؛
 دکتر منوچهر گودرزی، معاون نخست وزیر و رئیس شورای امور اداری؛
 دکتر محمد باهری و رسول پرویزی و علی نقی کنی، معاونان نخست وزیر^۱.

البته اسدالله علم در دوران نخست وزیری خود (بیست ماه) دو بار هیئت وزیرانش را بازسازی کرد و در آن تغییراتی پدید آورد. از این رو، برای نمونه دکتر محمد باهری به وزارت دادگستری و دکتر مهدی پیراسته به وزارت کشور رسیدند و نصرت الله معینان و مهندس شالچیان، یکی پس از دیگری وزیر راه شدند. همچنین غلامرضا برزگر به کفالت وزارت دارایی و سپهبد اسدالله صنیعی به کفالت وزارت جنگ و سپهبد اسماعیل ریاحی به وزارت کشاورزی و نصرت الله معینان به مقام مشاوره با و سرپرستی انتشارات و تبلیغات و دکتر غلامحسین خوشبین و سپهبد صادق امیرعزیزی به مقام مشاور منصوب شدند.

دو وزارتخانه صنایع و معادن و بازرگانی در میانه نخست وزیری علم، در یک دیگر ادغام شدند و وزارت «اقتصاد ملی» پدید آمد که نخستین وزیر آن، دکتر علینقی عالیخانی بود^۲. بنابراین، شماری از دوستان و همفکران علم با او به هیئت دولت درآمدند و این رخداد، خود یادآور دوران محافظه کاری پیش از نخست وزیری امینی بود. جز دکتر ارسنجان (وزیر کشاورزی) که حضورش در این هیئت قطعی نبود و در چارچوب آن جای نمی گرفت، دیگر اعضای آن، کسانی بودند که شاه به آنان برای اجرای برنامه هایش نیاز داشت^۳.

۱. باقر عاقلی، *نخست وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ص ۹۳۰ - ۹۲۹.

۲. همان، ص ۹۳۰.

۳. جیمز ا. بیل، *شیر و عقاب: روابط بد فرجام ایران و امریکا*، ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی)، ص ۲۰۶.



البته اعضای هیئت دولت اسدالله علم، افرادی از جناح‌های گوناگون بودند؛ چنان‌که در نگاه نخست، ساختار آن ناهم‌گون می‌نمود. برای نمونه، دکتر محمد باهری و دکتر پرویز ناتل خانلری از چپ‌روهای گذشته به شمار می‌رفتند، عباس آرام و مهدی پیراسته از رجالی بودند که سیاست انگلستان از آنان پشتیبانی می‌کرد، دکتر علی‌نقی عالیخانی، مدیر کل مالی ساواک و دکتر حسن ارسنجان، سیاست‌باز همه‌کاره و جهانگیر تفضلی از فراماسون‌ها بود. صاحب‌نظران این هیئت را آن روزها به سالاد روسی مانند می‌کردند.^۱ لغو امتیاز بیش‌تر روزنامه‌های آن روزها در ایران، از کارهای جهانگیر تفضلی در دولت علم بود.^۲

ج) برنامه‌ها و روی دادهای دوران نخست‌وزیری

چند محاکمه بزرگ در نخستین ماه‌های نخست‌وزیری علم، در دادگستری و دادرسی ارتش صورت پذیرفت. این محاکمه‌ها در دوره نخست‌وزیری دکتر امینی آغاز شده بود و باید دنبال می‌شد. نخستین محاکمه درباره متهمان انتخاباتی دوره بیستم مجلس بود که در آن، ۲۵ نفر محاکمه و شمار دیگری بازداشت شدند. هم‌چنین محرم‌علی خرم، «مقاطععه کار» و مدیر شرکت آسفالت راه به اتهام تبانی در آسفالت کردن خیابان‌های تهران و غصب زمین‌های شهرآرا و طرشت و سوء استفاده مالی و دادن چک بی‌محل، تعقیب و زندانی و سرانجام از زندان آزاد شد. محاکمه شماری از امیران و افسران ارشد ارتش در دادگاه‌های نظامی و محکومیت سنگین آنها به جرم سوء استفاده، از دیگر محاکمه‌های دوران نخست‌وزیری علم به شمار می‌رود. افزون بر اینها، ارتشید عبدالله هدایت، نخستین ارتشید ایران و نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش، به جرم سوء استفاده مالی، تعقیب، بازداشت و محاکمه شد و پس از بازداشت او، سپهبد وثوق وزیر پیشین جنگ و سپهبد غلامحسین افخمی، معاون وزارت جنگ و سرلشکر معین‌پور و عده‌ای از افسران ارتش نیز بازداشت و محاکمه شدند.^۳

۱. احمد سمیعی، سی و هفت سال، ص ۷۰ - ۶۹.

۲. همان، ص ۷۰. نیز ر.ک: علی بهزادی، شبه خاطرات، ص ۱۶۸ - ۱۶۷.

۳. باقر عاقلی، همان، ص ۹۳۲ - ۹۳۱.



کار دیگر دولت علم، بهبود بخشیدن به روابط ایران با همسایه قدرت‌مند شمالی‌اش (شوروی) بود. خودداری یک‌جانبه دولت ایران از دادن اجازه ایجاد پایگاه موشکی به هر کشور بیگانه در نخستین ماه‌های نخست‌وزیری علم (۲۴ شهریور ۱۳۴۱)، به تیرگی روابط این دو کشور پایان داد و هر دوی آنها کوشیدند که با گسترش روابط اقتصادی، پیوندهای دوستانه‌تری میانشان پدید آید. شاه نیز به‌خوبی از واکنش مردم درباره چنین سیاستی آگاه بود و می‌دانست که افزایش روابط اقتصادی ایران و شوروی، صلح را برای هر دو کشور به دنبال خواهد آورد.^۱

باری، دولت علم افزایش روابط ایران را با امریکا فراموش نکرد؛ چنان‌که لیندون جانسون، معاون رئیس‌جمهوری امریکا در زمان نخست‌وزیری وی به تهران آمد و چند بار با شاه و علم دیدار کرد و سیاست امریکا را درباره پشتیبانی‌اش از ایران که کندی، رئیس‌جمهوری امریکا بر آن تأکید می‌کرد، به آگاهی دولت ایران رساند.^۲

شاه در زمان نخست‌وزیری اسدالله علم به ظاهر در رأس هرم قدرت جای گرفت و برای اجرای برنامه‌های امریکایی‌ها، کارهای زیر را به دست دولت علم در اولویت قرار داد:

۱. پی‌گیری برنامه اصلاحات ارضی که در دوران نخست‌وزیری دکتر امینی آغاز شده بود؛
۲. اجرای برنامه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به‌رغم پیشنهادش، از همان آغاز مشروطیت بر زمین مانده بود؛
۳. ایجاد زمینه خفقان و اختناق با سرکوب کردن همه قدرت‌ها و نفوذ افراد و گروه‌های جامعه به‌ویژه کندن ریشه قدرت مذهب و روحانیت که جز با آن، خودکامگی شاه امکان‌پذیر نبود.

۱. اسدالله علم، همان، ص ۹۳ - ۹۲.

۲. باقر عاقلی، همان، ص ۹۳۳.



اسدالله علم با سیاستی خام و شتابزده، از خلأ پدید آمده از درگذشت آیت‌الله العظمی بروجردی استفاده کرد و به گمان اینکه توانسته‌اند مرجعیت شیعه را از حوزه علمیه قم به نجف اشرف ببرند یا دست کم، مرجعیت را در حوزه علمیه قم به پراکندگی دچار کنند، در این می‌کوشید که شاه را به فردی «فوق‌العاده»، «نابعه»، «خداگونه» و «ابرقدرت» بدل سازد^۱.

تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در متمم قانون اساسی مشروطیت، پیش‌بینی شده و نظام‌نامه آن در دوره نخست مجلس شورای ملی به تصویب رسیده بود. اسدالله علم برای نشان دادن پای‌بندی خود به قانون اساسی و شرکت مردم در سرنوشت خود، اعلامیه‌ای درباره ناگزیری برگزاری انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی صادر کرد و به همین انگیزه، لایحه تازه‌ای برای اجرای اصول ۹۲، ۹۳ و ۹۴ متمم قانون اساسی درباره انجمن‌های ایالتی و ولایتی سامان داد و تصویب کرد که با نظام‌نامه انتخاباتی مجلس شورای ملی در بخش‌های زیر متفاوت بود:

قید مسلمان بودن از شروط منتخبان حذف شد؛

منتخبان در آیین تحلیف می‌توانستند به کتاب آسمانی سوگند یاد کنند؛

زنان نیز همانند مردان می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند.

دولت علم این لایحه را در شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ تصویب کرد و بنابراین، رژیم شاه به انگیزه اسلام‌زدایی و کاستن از نفوذ روحانیان و به بهانه مردم‌سالاری (دموکراسی) و ترقی‌خواهی، نخستین گام را در راه اجرای برنامه‌های امریکایی خود برداشت^۲.

به دنبال اعلام تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در روزنامه‌های عصر تهران، امام خمینی علیه‌السلام بی‌درنگ علمای بزرگ قم را به نشست و گفت‌وگو در این‌باره فراخواند و ساعتی پس از نخستین نشست علمای قم در خانه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری،

۱. عباسعلی عمید زنجانی، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، ص ۲۰۷ - ۲۰۶.

۲. سید حمید روحانی، *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، ج ۱، ص ۱۴۲. نیز ر.ک: عباسعلی عمید زنجانی، همان، ص ۲۰۷.

بنیادگذار حوزه علمیه قم، با توضیحاتی که امام علیه السلام درباره آسیب‌های توطئه تازه رژیم شاه و نکته‌های نامشروع این قانون مصوب و پی‌آمدهای آن عرضه کرد، پس از نظرخواهی، علمای قم بر این شدند که با درون‌مایه این لایحه مخالفت و درخواست لغو سریع آن را به شاه مخابره و در این‌باره به مردم اطلاع‌رسانی کنند و علمای تهران و دیگر شهرستان‌ها را نیز در این‌باره آگاه سازند و چنین نشستی را هفته‌ای یک‌بار یا با توجه به اوضاع، بیش از یک‌بار برگزار کنند، اما شاه تلگراف علمای قم را نادیده گرفت و درباره رسیدگی به آن، به اسدالله علم نخست‌وزیر خود فرمان داد^۱.

تلگراف امام خمینی علیه السلام و دیگر علمای بزرگ قم به شاه درباره اعتراض به تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و درخواست لغو آن پی‌امدی نداشت و از این‌رو، امام علیه السلام در برابر اسدالله علم واکنش نشان داد و در نامه‌ای به وی، تصویب این لایحه را مخالف قانون اساسی و تخلف از احکام اسلام دانست و تصریح کرد: علمای اعلام ایران و عتبات عالیات و دیگر مسلمانان در برابر این مسئله، ساکت نخواهند ماند. امام علیه السلام در این نامه به علم نوشت که هر چه زودتر به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نه‌د و از پی‌آمدهای تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمانان بترسد و بی‌دلیل مملکت را به خطر نیندازد. امام علیه السلام در تلگراف دیگری (پانزدهم آبان ۱۳۴۱) که به شاه فرستاد، از اسدالله علم به سختی انتقاد کرد. در این تلگراف چنین آمده است:

اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلی‌حضرت را متوجه می‌کنم به اینکه اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی، می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده، به اعلی‌حضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویب‌نامه خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند تا نقشه‌های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی کنند. انتظار ملت مسلمان آن است که به امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده، استغفار نماید^۲.

۱. همان، ص ۱۵۶. نیز ر.ک: همان، ص ۲۰۹.

۲. همان، ص ۱۵۷ - ۱۵۶. نیز ر.ک: همان، ص ۲۱۰ - ۲۰۹.





دولت اسدالله علم، در پی گسترش اعتراض‌های علما و مراجع تقلید به‌ویژه امام خمینی علیه السلام به تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، هفتم آذر ۱۳۴۱ به انگیزه پایان دادن به اعتراض‌ها فراوان آنان نشستی چند ساعته برگزار و سرانجام آن تصویب‌نامه را لغو و شبانه در قالب چند تلگراف، علما و مراجع قم را از این کار آگاه کرد. این بار نیز امام علیه السلام در واکنشی هوشیارانه به تلگراف دولت درباره لغو تصویب‌نامه قانع نشد و هر واکنش یا عرضه نظری را به اعلام لغو تصویب‌نامه در رسانه‌های گروهی وابسته کرد تا اینکه روزنامه‌های عصر تهران دهم همان ماه با عنوانی درشت، اجرایی نبودن آن را به آگاهی مردم رساندند^۱. بنابراین، یکی از اصلی‌ترین برنامه‌های دولت علم در سست کردن جایگاه روحانیت و تصویب قانون غیراسلامی، با هوشیاری علما و مراجع تقلید به‌ویژه حضرت امام خمینی علیه السلام به سرانجام نرسید.

برنامه دیگر دولت علم، پی‌گیری اجرای اصلاحات ارضی بود که در دولت دکتر امینی و به همت دکتر ارسنجانی، وزیر کشاورزی دولت او آغاز شده بود و هنگام نخست‌وزیری علم نیز دنبال می‌شد. ارسنجانی در نخستین هیئت دولت علم نیز وزیر کشاورزی بود و تا پایان ۱۳۴۱، در این جایگاه ماند، اما در اسفندماه آن سال بر اثر اختلاف با علم درباره شیوه اجرای اصلاحات ارضی استعفا کرد^۲. شاه در دوران نخست‌وزیری علم نیز بر پی‌گیری این کار تأکید می‌کرد؛ زیرا از دید او، اصلاحات ارضی می‌بایست بازمانده‌های طبقه زمین‌دار و مالکان بزرگ را از میان می‌برد، سرمایه‌داری را گسترش می‌داد و عدالت اجتماعی را تحقق می‌بخشید. دولت علم در بهمن ماه ۱۳۴۱ لایحه‌ای با عنوان «قانون مواد الحاقی به قانون اصلاحات ارضی» تصویب کرد که با تأخیری دو ساله پس از تصویب مجلس (۱۳۴۳) اجرا شد.

بسیاری از ملک‌ها در مرحله نخست اصلاحات ارضی در دوران نخست‌وزیری امینی، در چارچوب قانون اصلاحات ارضی جای نداشتند و از این‌رو، چیزی به کشاورزان نرسید و در

۱. عباسعلی عمید زنجانی، همان، ص ۲۱۲.

۲. محمدعلی سفری، همان، ج ۲، ص ۴۸۶.



مرحله دوم (دوران نخست‌وزیری علم)، سرنوشت آن ملک‌ها معین شد تا مالکانی که دهات خود را در مرحله اول مستثنا کرده بودند، در مرحله دوم، زمین‌های خود را به دهقانان اجاره دهند یا به آنان بفروشند یا واحدهای سهامی زراعی ایجاد کنند؛ یعنی همراه با دهقانان، واحد تولیدی مشترکی پدید آورند و بر پایه دارایی‌شان در آن واحد، از محصول سهم ببرند.^۱

هیئت وزیران دولت علم هم‌چنین در دی ماه ۱۳۴۱، لایحه‌ای درباره سهام کردن کارگران در سود کارخانه‌ها تصویب کرد که بر پایه آن، کارگر و کارفرما می‌بایست قراردادی میان خود برای تقسیم سود می‌بستند و چنانچه در این باره توافق نمی‌کردند، در هر صورت بیست درصد از سود ویژه شرکت، به کارگران می‌رسید. تصویب این لایحه در برابر اصلاحات ارضی، کار مهمی به شمار نمی‌آمد، اما هدف آن از توجه ظاهری شاه به کارگران و طبقات محروم خبر می‌داد.^۲ کنگره شرکت‌های تعاونی روستایی در همین زمان به ابتکار دکتر ارسنجانی، وزیر کشاورزی دولت علم (نوزدهم دی ۱۳۴۱) در تهران برگزار شد. رسانه‌های گروهی درباره این کنگره، بسیار تبلیغ کردند و ارسنجانی تشریفات خوبی برای برگزاری آن در نظر آورده بود. این کنگره به ظاهر مردمی بود و کشاورز را کانون توجه دولت و امید آینده کشور وانمود می‌کرد. شاه خود ریاست کنگره را پذیرفت و نخستین نشست آن را اداره کرد و با شور فراوانی در آنجا سخن راند. هرچند هدف رسمی این کنگره، پایه‌گذاری شرکت‌های تعاونی روستایی بود، بر پایه آن در عمل، معنای سیاسی بسیار گسترده‌تری یافت و شاه نیز از آن بسیار بهره برد. وی می‌کوشید که خود را پشتیبان توده‌های محروم بنماید. چند شب پس از آغاز کنگره، شاه همراه ارسنجانی نزد کشاورزان شرکت‌کننده در کنگره رفت و شام را با آنان خود و سپس در نطقی به آنان چنین گفت:

۱. سید علیرضا ازغندی، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰*، ص ۱۸۷ - ۱۸۶.

۲. اسدالله علم، همان، ص ۶۲. نیز ر.ک: حبیب‌الله لاجوردی، *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدیقی، ص ۴۱۶.



... در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران، هیچ اقدامی اجتماع ما را این طور دگرگون نکرده است ... تا پنج سال دیگر، کشور ما مورد غبطه ۹۵٪ ممالک جهان خواهد شد ... هزار فامیل کذایی از میان رفت ... شاه شما که قلبش به خاطر شما می‌تپد می‌گوید مملکت، مال همه است ...^۱

چند ماه پس از برگزاری این کنگره، سازمان مرکزی تعاون روستایی پدید آمد. مأموریت تشکیل کادرها، آموزش شیوه‌های مدیریت تعاونی، بازاریابی برای محصولات، تشویق کار یدی و بستن پیمان‌هایی میان تعاونی‌های مصرف و سازمان‌های تعاونی بین‌المللی به این سازمان واگذار شد. هدف این سازمان، فراهم آوردن گروه کمابیش فراوانی از کشاورزان بود تا بتوانند تعاونی‌ها را خودشان بچرخانند و سرانجام، در خرید سهام این سازمان توانمند شوند. شاه بر این بود که با این روش، سرمایه و مدیریت به دست افراد «ذی‌نفع» سپرده می‌شود.^۲

مذاکره با سران جبهه ملی برای استفاده از نفوذ آن در جامعه آن روز، از دیگر کارهای دولت علم که پی‌آمدی نداشت. شاه در ۱۳۴۱ پیش از برگزاری همه‌پرسی (رفراندوم) ششم بهمن آن سال، به ناخرسندی فراوان مردم از حکومت خود، آگاه شده بود و از این رو، می‌خواست از نفوذ جبهه ملی در جامعه بهره‌گیرد و با واگذاری منصب‌ها و مقام‌هایی به چند تن از رهبران این جبهه، با آنان معامله کند. از همین روی، نخست‌وزیرش (اسدالله علم) را فرمان داد که با اللهیار صالح، از سران جبهه ملی گفت‌وگو کند.^۳ علم برای اجرای فرمان شاه بر استفاده از جبهه ملی و تحریک آنان به پذیرش مشارکت سیاسی در چارچوب نظام سیاسی حاکم تأکید کرد. دکتر مهدی آذر در مقاله‌ای که به یاد اللهیار صالح در مجله *آینده* نوشته (۱۳۶۸)، در قالب خاطرات از پیش‌نهادهای علم به اللهیار صالح درباره پذیرش مقام وزارت در هیئت دولت او سخن

۱. همان، ص ۶۴ - ۶۳ برای آگاهی بیش‌تر در این باره و خواندن متن کامل سخنان شاه در جمع کشاورزان، ر.ک: روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۱/۱۰/۲۳.

۲. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، ص ۱۸۰.

۳. غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، ج ۱، ص ۲۰۷.



گفته و حتی از پیش نهاد شاه درباره واگذاری سرپرستی و تربیت ولی عهد به اللهیار صالح یاد کرده است.^۱

مذاکرات علم و صالح در سه نشست پایان پذیرفت، اما جبهه ملی پیش نهاد شاه را نپذیرفت و از این رو، آن مذاکرات بی‌امدی نداشت^۲ و سرانجام جبهه ملی در اعلامیه‌ای (هفتم آذر ۱۳۴۱)، خبر مذاکرات نمایندگان جبهه را با اسدالله علم برای آگاهی همه مردم از آنها منتشر کرد. او در این اعلامیه پس از اشاره به چند اصل از قانون اساسی و مسئولیت وزیران در برابر مجلس (پارلمان) و لزوم دخالت نکردن شاه در کارهای کشور و لزوم پاس‌داشت آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و با اشاره به بی‌سامانی‌های کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر اجرای قانون اساسی، برگزاری سریع انتخابات و اجرای اصلاحات و مبارزه با فساد تأکید کرده بود.

هم‌چنین در این اعلامیه به بی‌حاصلی مذاکرات جبهه ملی با اسدالله علم و به دست نیامدن نتیجه‌ای سازگار با اصول هدف‌های جبهه ملی اشاره شد؛ زیرا علم در آن گفت‌وگوها از پافشاری جبهه ملی بر اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، سخن گفته و آن را عملی ندانسته بود، اما نمایندگان جبهه ملی، دخالت شاه را در کارهای کشور، با قانون اساسی ناسازگار می‌دانستند و بنابراین، مذاکرات اسدالله علم با جبهه ملی، بدون هیچ‌پی‌آمدی پایان یافت.^۳

البته سید حسن امین، نویسنده مقاله «۱۵ خرداد، جبهه ملی و علم» می‌نویسد: به دلیل اینکه «در مذاکرات علم و جبهه ملی تردید داشته، صحت و سقم آن را از یکی از دست‌اندرکاران که در آن ایام، دست راست اسدالله علم بوده، پرسیده است و آن شخص،

۱. مهدی آذر، «به یاد اللهیار صالح»، آینه، سال پانزدهم، ص ۷۰. نیز ر.ک: سید حسن امین، «۱۵ خرداد، جبهه ملی و علم»، حافظ، ش ۲۹، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۲۱۰ - ۲۰۸. نیز ر.ک: خاطرات شاپور بختیار، ویراسته حبیب لاجوردی، ص ۷۰ -



به کلی این گونه مذاکرات را بی‌اساس و زاده تخیل خاطره‌نویسان خوانده است^۱. باری، علی زرینه‌باف که در آن سال‌ها با جبهه ملی رابطه‌ای داشته و از ماجرا آگاه بود، مذاکرات علم را با اللهیار صالح و پیش‌نهاد علم را به او درباره شرکت در هیئت دولت و پذیرش سرپرستی ولی‌عهد و مخالفت شورای مرکزی جبهه ملی را با این پیش‌نهادها تأیید می‌کند و بر این است که علم می‌خواست یاران دکتر مصدق را که جبهه ملی مظهر آن به شمار می‌رفت، با دربار آشتی دهد. او هم‌چنین می‌نویسد: دکتر غلامحسین صدیقی از اعضای شورای جبهه ملی نیز این مذاکرات را تأیید کرده است^۲. با بررسی منابع این دوره از تاریخ معاصر ایران و دیگر سندها در این باره نیز می‌توان دانست که مذاکراتی میان علم و جبهه ملی صورت پذیرفته، اما بدون هیچ حاصلی پایان یافته است.

شاه در آن سال اعلام کرد که می‌خواهد ششم بهمن، شش لایحه را با عنوان «انقلاب سفید» به همه‌پرسی بگذارد. شش اصل انقلاب سفید چنین بود:

۱. الغای نظام ارباب و رعیتی؛
۲. ملی کردن جنگل‌ها؛
۳. فروش کارخانه‌های دولتی برای پشتیبانی از اصلاحات ارضی؛
۴. سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها؛
۵. اصلاح قانون انتخابات برای دادن حق رأی به زنان؛
۶. تشکیل سپاه دانش^۳.

هنگامی که شاه و دولت علم، برنامه همه‌پرسی و انقلاب سفید را فراهم می‌آوردند، رهبران جبهه ملی دوم در برگزاری نخستین کنگره جبهه ملی دوم دست به کار بودند. از ۱۷۵ نماینده گروه‌های وابسته به جبهه ملی برای شرکت در این کنگره دعوت شدند که البته همه آنان در کنگره حاضر نشدند، برای نمونه، دانش‌جویان خارج از کشور که از

۱. سید حسن امین، همان، ص ۵۳.

۲. علی زرینه‌باف، «صحت پیشنهاد اسدالله علم به جبهه ملی»، حافظ، ش ۳۱، ص ۹۱ - ۹۰.

۳. اسدالله علم، همان، ص ۶۳. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: محمدرضا پهلوی، انقلاب سفید.



جلوگیری حکومت از بازگشتشان بیم داشتند، بدین کنگره نیامدند. ۲۹ تن از ۳۵ عضو هیئت دانش‌جویان جبهه ملی، از دانش‌جویان دانش‌گاه تهران به شمار می‌رفتند. فعالیت جبهه ملی در شهرستان‌ها اندک بود و از این‌رو، بیش‌تر اعضای کنگره، نمایندگان گروه‌های وابسته به آن در پایتخت بودند نخستین کنگره جبهه ملی دوم به ریاست اللهیار صالح چهارم دی ۱۳۴۱ کارش را آغاز کرد و تا یازدهم دی آن را پی گرفت، اما رهبران این جبهه در برابر همه‌پرسی پر سر و صدای شاه که ششم بهمن آن سال برگزار می‌شد، غافل‌گیر شده بودند؛ زیرا جبهه ملی تا آن هنگام در برابر این مسئله، راه‌برد و برنامه مشخصی عرضه نکرده بود و سرانجام با سرگردانی (بلا تکلیفی) در آستانه همه‌پرسی شاه، دوم بهمن ۱۳۴۱ اعلامیه‌ای منتشر کرد که بخش‌های فراوانی از آن، اعتراض به نبودن آزادی و دموکراسی، دخالت شاه در کارهای کشور، بی‌اعتنایی به قانون اساسی و دیگر قانون‌های کشور و بی‌اعتبار بودن همه‌پرسی به شمار می‌رفت و در پایان از مردم می‌خواست که در همه‌پرسی ششم بهمن بگویند: «اصلاحات ارضی آری! دیکتاتوری نه!».

جبهه ملی می‌خواست در روز برگزاری همه‌پرسی، در اعتراض به آن راه‌پیمایی سامان دهد، کوشش فعالان جبهه در این‌باره به نتیجه نرسید؛ زیرا از عصر ششم بهمن، اعضای شورای عالی جبهه ملی، گروهی از بازاریان و شمار فراوانی از دانش‌جویان آرام آرام دست‌گیر و در زندان‌های قزل‌قلعه و قصر بازداشت شدند.^۱ جبهه ملی از این تاریخ به بعد، اهمیت و توان سیاسی خود را از دست داد و به حاشیه رانده شد. البته یکی از گروه‌هایی که پیش‌تر به جبهه ملی پیوسته بود و از اوایل ۱۳۴۰ شاخه‌ای از جبهه به شمار می‌رفت و بعدها مستقل شد، همچنان قدرت‌مند ماند. این گروه، «نهضت آزادی ایران» نام داشت که آیت‌الله سید محمود طالقانی و مهندس مهدی بازرگان آن را برپا کردند.^۲

۱. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۲۱۴ - ۲۱۰.

۲. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۱۳۰ - ۱۲۹.



نهضت آزادی درباره همه‌پرسی ششم بهمن، صریح‌تر و واقع‌بینانه‌تر از جبهه ملی سخن می‌گفت و انقلاب سفید را «تلاشی برای حفظ رژیم شاه از طریق باز کردن سوپاپ‌های اطمینان» می‌خواند. شورای مرکزی نهضت آزادی، شوم بهمن ۱۳۴۱ اعلامیه‌ای با عنوان «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ» منتشر کرد و در آن با اشاره به محیط پرخفقان و ارباب و تهدید، کار شاه را در برگزاری همه‌پرسی، ناسازگار با قانون اساسی و اجرای سفارش امریکا و به‌رغم خواسته مردم خواند و به بررسی و تحلیل رسوایی انقلاب شاه از منظرهای گوناگون پرداخت. هم‌چنین عمل کرد نخست‌وزیرانی مانند اقبال و شریف‌امامی در رسوا کردن دموکراسی و احزاب و انتخابات، در این اعلامیه نقد و از اسدالله علم آشکارا با صفت «نوکر حلقه به گوش» یاد شد. نهضت آزادی در پایان اعلامیه خود، با رد (محکوم) کردن این همه‌پرسی، تأکید کرد: انقلاب باید از درون باشد نه از بیرون.

هم‌زمان با انتشار اعلامیه نهضت آزادی ایران (سوم و چهارم بهمن ۱۳۴۱)، ساواک اعضای اصلی نهضت آزادی؛ یعنی آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی را دست‌گیر و زندانی کرد. شمار دیگری از مخالفان، از قشرهای گوناگون نیز در همین زمان دست‌گیر شدند.^۱ البته نه تنها جبهه ملی که گروه‌های (ائتلاف‌های) بسیاری، با انقلاب سفید مخالفت می‌کردند که شمار روحانیان و دانش‌جویان در آنها چشم‌گیر بود و آیت‌الله‌العظمی خمینی^۲ در میان علما و روحانیان، در جایگاه رهبری برجسته و برخوردار از پذیرش ملی، تأثیرگذارتر از آنان می‌نمود.^۲

دو روز پیش از برگزاری همه‌پرسی (چهارم بهمن ۱۳۴۱)، شماری از نیروهای سازمان امنیت (ساواک) که سرتیب حکیمی مسئول انتظامات دانش‌گاه تهران پیش روی آنان می‌رفت، با شعار «جاویدشاه» به دانش‌گاه یورش بردند و پلاکارد (نقش‌آگهی) دانش‌جویان را از بالای در دانش‌گاه پایین کشیدند و آتش زدند، سپس به دانش‌کده‌ها ریختند و

۱. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۲۱۶ - ۲۱۴.

۲. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۱۳۲ - ۱۳۰.



ابزارهای آزمایش‌گاه‌ها را در هم شکستند و دانش‌جویان را زدند و آنان را به‌سختی زخمی کردند. اعلامیه دانش‌جویان دانش‌گاه تهران که پس از حمله ساواک به دانش‌گاه منتشر شد، به این حمله وحشیانه اشاره کرد و از آن می‌توان دریافت که بر اثر این حمله، سرسراها و راهروهای دانش‌کده‌های پزشکی، فنی و علوم خون‌آلود شده بوده است. یورش ساواک به دانش‌گاه تهران نزدیک ساعت دوازده ظهر آن روز پایان یافت و نیروهای ساواک که عکس شاه را در پیشاپیش خود می‌بردند، دانش‌گاه را ترک کردند.

هم‌چنین در تهران در روزهای پیش از برگزاری همه‌پرسی، در عمل حکومت نظامی برقرار شده بود و پلیس به هر گروه (تجمع) حتی کوچک و چند نفری حمله می‌کرد. زندان‌ها نیز از قشرهای گوناگون مردم و گروه‌های مخالف با همه‌پرسی پر بود.^۱

باری، این همه‌پرسی ششم بهمن ۱۳۴۱ به‌رغم مخالفت گسترده آنان در هنگامه‌ای پر از خفقان و تهدید و ارباب‌پایان یافت و دو روز پس از آن، چنین اعلام شد که ۹۹/۹٪ ملت ایران، همه‌پرسی شاه را با عنوان انقلاب سفید تأیید کرده‌اند. رسانه‌های گروهی با اعلام خبر پیروزی شاه، به ستایش او و برنامه‌هایش پرداختند. کِنِدی، رئیس‌جمهوری آمریکا نیز در پیامی، پیروزی همه‌پرسی ششم بهمن را که مقدمه‌ای برای اجرای اصلاحات آمریکا در ایران بود، به شاه تبریک گفت.^۲

نخستین سخن‌رانی امام خمینی علیه‌السلام پس از برگزاری همه‌پرسی در اوضاعی صورت پذیرفت که تبلیغات رژیم شاه درباره اصول شش‌گانه انقلاب سفید وی، بسیار دامن‌گستر دنبال می‌شد. امام علیه‌السلام در یکی از نشست‌های هفتگی خود با مقامات روحانی در قم، آنان را برای دادن اعلامیه‌ای مشترک به انگیزه پاسخ‌گویی به ادعاهای رژیم و فاش کردن انگیزه‌های دولت اسدالله علم برای شرکت زنان در انتخابات (یکی از اصول شش‌گانه شاه) برانگیخت. متن این اعلامیه را که به اعلامیه «نه امضایی» معروف شد، خود امام خمینی علیه‌السلام نوشت و آن را به شیوه‌ای نو و کم‌سابقه نه تن از مراجع و روحانیان بلندپایه قم

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۲۴۵ - ۲۴۴.

۲. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۲۱۴.



امضا کردند و از منظرهای گوناگون حقوقی و شرعی به ادعاهای رژیم شاه، پاسخ دادند. این اعلامیه، افزون بر اینکه بیش تر مردم را در این باره آگاه کرد، دستگاه جاسوسی شاه به ویژه ساواک را به سرپرستی سپهبد حسن پاکروان به هراس افکند و آن را وادشت که با ابزارهای گوناگون مانند چاپ مقاله‌هایی در روزنامه‌ها، به از میان بردن اثرات اعلامیه امام علیه السلام بپردازند. شاه نیز در سخنرانی تند خود در پایگاه وحدتی دزفول (۲۳ اسفند ۱۳۴۱) با تهدید روحانیان، آشکارا درباره واکنش‌های امام خمینی علیه السلام و دیگر مقامات روحانی قم، گفت در هر وضعی، برنامه‌های اصلاحی خود را اجرا خواهد کرد.^۱

ایلات و عشایر فارس، اواخر ۱۳۴۱ بر اثر اجرای اصلاحات ارضی در آن منطقه به انگیزه مخالفت با این اصلاحات شورش کردند. افسانه کشته شدن کسی به نام «ملک عابدی» در فیروزآباد فارس و بهانه‌جویی مأموران دولت از این روی داد برای حمله به مالکان و روحانیان، ایلات و عشایر فارس را بیش تر ناراضی کرد به ویژه مبارزه روحانیان با کارهای دولت علم، آنان را بر ضد دولت شوراند.^۲ البته حسین فردوست در خاطراتش شدت عمل ژاندارمری را در خلع سلاح عشایر فارس که با ویژگی و شیوه زندگی آنها سازگار بود، علت اصلی شورش آنان دانسته است.^۳

شاه برای سرکوب کردن عشایر، سپهبد بهرام آریانا را به فرماندهی عملیات جنوب گمارد و واحدهای کافی را برای این کار به وی سپرد. اسدالله علم در آن زمان، شاه به تصویب فرستادن چهار هزار نفر از بلوچ‌های فارس برای یاری کردن سپهبد آریانا، برانگیخت، اما چنان که فردوست هم گفته است این مسئله را رئیس ستاد ارتش در شورای امنیت مطرح کرد و پس از بحث درازدانی درباره آن، شورا به این نتیجه رسید که در چنانچه این کار صورت گیرد، عشایر با همه نیروی خود جنگی گسترده را پی خواهد گرفت؛ زیرا نمی‌توانند بپذیرند که از بلوچها ناتوان‌ترند و از این رو، شاید جنگ دنبال شود و

۱. قیام پانزده خرداد به روایت استاد ساواک، ج ۱، ص ۲۳ - ۲۲.

۲. باقر عاقلی، همان، ص ۹۵۰.

۳. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۵۰۶.



عشایر فارس تا هنگامی که بلوچها را از میان نبرند یا آنان را به ترک منطقه وادار کنند، از جنگیدن آرام نگیرند.

شاه نظر شورا را پذیرفت و دیدگاه علم را رد کرد. بنابراین، علم از اعضای شورای امنیت رنجید، اما این رنجش، تصمیم شاه را تغییر نداد.^۱ از این رو، سپهبد آریانا به فرماندهی نیروهای جنوب با اختیارات کافی به فارس فرستاده شد. از سوی دیگر، دولت برای رویارویی با عشایر قشقایی، بویر احمدی و ممسنی، سپهبد کریم ورهرام را که به تندخویی و شدت عمل در ارتش معروف بود، به استاندار فارس بدان منطقه فرستاد. عملیات نظامی برای سرکوبی عشایر فارس از همان روزهای نخست آغاز شد. صدها هواپیما عشایر را بمباران و بیش از هفتاد واحد نظامی در این عملیات شرکت کردند و هر یک از آنها، به بخشی از منطقه حمله کردند و به قتل و غارت در آنجا پرداختند. برای اجرای این عملیات نظامی، چهار ماه زمان صرف شد و در این دوره، شمار فراوانی از دو طرف کشته شدند. اواسط تیرماه ۱۳۴۲، جنبش عشایر در هم شکسته شد و عشایر بسیاری اعدام شدند. فاتح این نبرد؛ یعنی سپهبد بهرام آریانا به درجه ارتشبدی رسید و رئیس ستاد ارتش شد. سپهبد کریم ورهرام، استاندار فارس نیز که بازنشسته شده بود، به فرمان شاه به سناتوری منصوب شد. دولت علم نیز پس از پایان عملیات جنوب و سرکوب عشایر، برنامه اصلاحات ارضی را در فارس از سر گرفت.^۲ سندهای معتبر بر مخالفت عشایر و مردم منطقه فارس و برخی از استان‌های هم‌سایه با اجرای اصلاحات ارضی دلالت می‌کنند؛ چنان‌که رژیم شاه برای رویارویی با ایستادگی عشایر، به کارهای خشونت‌آمیز ارتش و ساواک دست زد.^۳

۱. همان، ص ۵۰۷ - ۵۰۶.

۲. باقر عاقلی، همان، ص ۹۵۲ - ۹۵۱.

۳. جلال فرهنگد، «کودتای سفید (۲)؛ اسنادی از اصلاحات ارضی»، تاریخ معاصر ایران، سال هشتم، ش ۳۲،

ص ۲۸۰ - ۲۲۱.



امام خمینی علیه السلام به رغم پیروزی همه‌پرسی شاه و تصویب شدن آن لایحه‌های شش‌گانه و تبلیغات گسترده نیروهای رژیم و رسانه‌های گروهی درباره انقلاب سفید، از مبارزه با رژیم دست نکشید و همچنان به مخالفت با برنامه‌های شاه پرداخت و برای آگاه کردن مردم مسلمان ایران از کارها و برنامه‌های ضد اسلامی شاه، در اعلامیه‌ای (اواخر ۱۳۴۱) برگزاری آیین نوروز ۱۳۴۲ را تحریم و تصریح کرد: «مسلمین امسال عید ندارند». دوم فروردین ۱۳۴۲ که با سال‌روز شهادت امام جعفر صادق علیه السلام هم‌زمان بود، آیین عزاداری به همت مرحوم آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی علیه السلام در مدرسه فیضیه قم برگزار شد. کماندوهای مسلح رژیم که از ساعت‌ها پیش از برگزاری این آیین پیرامون مدرسه فیضیه گرد آمده بودند، بدانجا یورش بردند و کسانی را از طلاب به شهادت رساندند و شمار فراوانی را زخمی کردند.^۱

بی‌گمان، حمله به مدرسه فیضیه قم (دوم فروردین ۱۳۴۲) از سیاه‌کاری‌های رژیم پهلوی است که در دوران نخست‌وزیری اسدالله علم صورت پذیرفت. او از عوامل اصلی این حمله و کشتار و سرکوبی طلاب آن مدرسه بود. امام خمینی علیه السلام یازدهم اردیبهشت آن سال، به مناسبت چهلم شهدای مدرسه فیضیه قم، اسدالله علم را مسئول این روی‌داد خواند و دولت علم را غاصب و یاغی نامید. در بخشی از این سخن‌رانی آمده است:

... کراراً تذکر داده‌ام که این دولت، سوء نیت داشته و با احکام اسلام مخالف است. نمونه‌های آن یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شود. منطق این دولت و بعضی اعضای آن، محو اسلام است. تا این دولت غاصب یاغی بر سر کار است، مسلمین روز خوش نخواهند دید دستگاه جبار گمان کرده است با این اعمال غیرانسانی و فشارها می‌تواند ما را از مقصد خود که جلوگیری از ظلم و خودسری‌ها و قانون‌شکنی‌ها و حفظ حقوق اسلام و ملت و برقراری عدالت اجتماعی که مقصد بزرگ اسلام است منصرف کند ...^۲

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۳۴۸ - ۳۳۴.

۲. محمد دهنوی، قیام خونین پانزده خرداد ۴۲ به روایت اسناد، ص ۳۴ - ۳۳.

با فرارسیدن محرم ۱۳۸۳ (خرداد ۱۳۴۲)، مبارزه مخالفان و رژیم با یکدیگر سخت‌تر شد. ماه محرم، بهترین زمینه برای روحانیان به شمار می‌رفت؛ زیرا رژیم شاه با در دست داشتن همه امکانات تبلیغاتی و جلوگیری از پخش نشریه‌های آزاد، وسیله‌ای برای انتشار نظرها و اعتراض‌های مخالفان نگذاشته بود، اما روزهای محرم، فرصت مناسبی برای روحانیان فراهم می‌آورد تا در آن اوضاع، برای رساندن پیام‌هایشان به مردم و آگاه کردن آنان از روی دادهای کشور از منبرها بهره گیرند. بنابراین، رژیم برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی، ساواک را به فراخواندن خطیبان و مبلغان مذهبی گماشت و تأکید کرد که آنان در این ماه از بازگویی سه مطلب بپرهیزند:

۱. سخن گفتن بر ضد شخص اول مملکت (شاه)؛

۲. سخن نگفتن بر ضد اسرائیل؛

۳. تذکر ندادن به مردم درباره اینکه اسلام در خطر است.^۱

رژیم شاه بر موضوع‌هایی انگشت نهاد که امام خمینی علیه السلام درباره آنها حساس بود و مبارزه‌اش بر محور آنها دنبال می‌کرد و از این‌رو، اعلامیه‌ای داد و در آن خطیبان و واعظان را به سخن‌رانی درباره همین سه موضوع فراخواند و بنابراین، محرم ۱۳۴۲، رنگ و بوی دیگری به خود گرفت؛ زیرا ویژگی سیاسی آن بر ویژگی مذهبی‌اش چربید و آنچه را که مردم در طول سال نمی‌توانستند در جایی بشنوند، در آن روزها، به شنیدنش توفیق یافتند.^۲

شاه ششم خرداد ۱۳۴۲ (سوم محرم ۱۳۸۳) در سخن‌رانی خود در کرمان، بار دیگر تند و توهین‌آمیز به مخالفان انقلاب سفید حمله کرد و روحانیان را با دزدان و غارت‌گران سنجید.^۳ امام خمینی علیه السلام در پی این سخنان شاه، عصر سیزدهم خرداد ۱۳۴۲ (روز عاشورا) در مدرسه فیضیه قم به افشاگری و سخن‌رانی تاریخی خود پرداخت و با گوشزد کردن این

۱. بهرام افراسیابی، *ایران و تاریخ*، ص ۳۸۹ - ۳۸۸.

۲. همان، ص ۳۸۹.

۳. مظفر شاهدی، همان، ص ۲۰۲.





نکته که اسلام در خطر است، در سخنان خود مستقیم به شاه و اسرائیل تاخت. سخنان امام خمینی علیه السلام بر خشم شاه و دولت علم افزود و از این رو، شاه به بازداشت ایشان فرمان داد. کماندوهای رژیم شاه، خانه امام خمینی علیه السلام را در قم محاصره و ایشان را در نیمه‌های شب؛ یعنی نخستین ساعات پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ دست‌گیر کردند و به تهران بردند. با پخش خبر دست‌گیری امام خمینی علیه السلام، راهپیمایی اعتراض آمیزی از صبح پانزدهم خرداد در قم و تهران آغاز شد.^۱

درباره علل شکل‌گیری قیام پانزدهم خرداد تا کنون دیدگاه‌های گوناگونی عرضه شده است که برخی از آنها با یک‌دیگر متفاوت یا متناقضند. پژوهش‌گرانی مانند پروانه آبراهامیان، به زمینه‌ساز بودن برخی از کارهای دولت علم، مانند کنار گذاشتن دکتر ارسنجانی از وزارت کشاورزی و تعیین سپهبد ارتش^۲ به جای او و اجرای نادرست اصلاحات ارضی برای برپایی این قیام باور دارند^۳، اما کارهای غیر منطقی شاه به‌ویژه واکنش‌هایش پس از همه‌پرسی ششم بهمن ۱۳۴۱ در برابر مخالفان انقلاب سفید به‌ویژه روحانیان، از عوامل اصلی شکل‌گیری این بوده است.

رژیم شاه، قیام پانزدهم خرداد را در قم، تهران و چند شهر دیگر با خشونت و شدت عمل، سرکوب کرد؛ چنان‌که شمار فراوانی از مردم کشته و زخمی شدند. اسدالله علم از عوامل اصلی سرکوب این بود و در سرکوبی آن بر شدت عمل در رویارویی با قیام‌کنندگان تأکید می‌کرد و زمانی که شاه را در تصمیم‌گیری درباره شیوه برخورد با قیام دودل یافت، او را به قاطعیت و ایستادگی سخت در برابر مردم برانگیخت. ماروین زونیس در شکست شاهانه به بحث در این باره می‌پردازد و می‌نویسد:

در چگونگی برخورد با تظاهر کنندگان روز پانزدهم خرداد، گفت‌وگویی بین شاه و اسدالله علم، نخست وزیر پیش آمد. در این گفت‌وگو شاه پرسید: چه کار باید بکنیم؟

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۴۷۲ - ۴۵۶.

۲. سپهبد اسماعیل ریاحی.

۳. پروانه آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری

و محسن مدیر شانه‌چی، ص ۳۸۷.



علم در پاسخ گفت: اگر می‌خواهید با خشونت رفتار کنید، این کار را بکنید، اما چنانچه دست به یک اقدام نیمه کاره بزنید، همه چیز را از دست خواهید داد. علم در پاسخ سوال شاه که شیوه عمل وی را جویا شده بود، گفت: من توپ‌های اعلی‌حضرت را وزن می‌کنم ببینم تا چه اندازه سنگینند. پس از آن می‌دانم با شورشیان چگونه برخورد کنم. با این پاسخ علم، شاه اختیارات لازم جهت سرکوبی قیام را در اختیار وی قرار داد و آرامش شاهانه خود را باز یافت.^۱

علم در جلوگیری از بسط و گسترش این قیام نیز بسیار تأثیرگذار بود. ویلیام شوکراس نویسنده *آخرین سفر شاه* بر این است که تصمیم‌های مهم در جلوگیری از قیام پانزدهم خرداد، نه از آن شاه که از آن اسدالله علم نخست‌وزیر وقت بود. جعفر بهبهانیان، کارگزار امور مالی شاه که در سرکوبی این قیام در کنار علم بود، بعدها اعتراف کرد که شاه به علم گفته بود مردم را نکشد، اما علم در پاسخ گفته بود:

شما شاه هستید، من نخست‌وزیرم. من مسئول امنیت هستم و به هر طریقی که بتوانم مردم را ساکت خواهم کرد. اگر موفق شدم شما همچنان شاه خواهید بود، اگر شکست بخورم می‌توانید مرا به دار بزنید و باز همچنان شاه خواهید بود.^۲

علم در یادداشت‌های خود بارها به پانزدهم خرداد اشاره کرده است. یادداشت‌ها وی بر این دلالت می‌کند که به پیش‌نهاد علم قرار شد شاه، فرمان‌دهی ارتش را در ۲۴ ساعت به او بسپارد تا وی به کمک ارتش، هر شورشی را سرکوب کند. بر پایه این طرح، اگر علم در کار خود ناکام می‌ماند، آن‌گاه شاه او را عزل و حتی مجازات می‌کرد. از یادداشت‌های علم چنین می‌توان دریافت که او به گمان خود، در آن روز پر آسیب با قاطعیتش تاج و تخت شاه را نجات داد^۳، اما با گذشت چند سال معلوم شد که نظر علم نادرست بوده است؛ زیرا اگرچه قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ به ظاهر سرکوب شد، همچون آتشی زیر خاکستر ماند و زمینه روی‌دادهای سال‌های بعد را فراهم آورد و به انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن در بهمن ۱۳۵۷ انجامید.

۱. ماروین زونیس، *شکست شاهانه*، ترجمه عباس مخبر، ص ۲۴۶.

۲. ویلیام شوکراس، *آخرین سفر شاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۱۳۴.

۳. عباس میلانی، همان، ص ۱۹۳. نیز ر.ک: اسدالله علم، همان، ص ۱۹۴.



به دنبال راهپیمایی اعتراض آمیز مردم و آشکار شدن ناآرامی‌هایی در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، دولت علم تصمیم گرفت که در سطح تهران و پیرامون آن، حکومت نظامی برقرار سازد. از همین روی، برقراری حکومت نظامی را برای پنجاه روز در تهران و پیرامون آن، تصویب کرد و را به وزارت جنگ ابلاغ کرد.^۱

رژیم شاه به انگیزه ایستادگی در برابر قیام پانزدهم خرداد و سرکوب کردن آن، به کشتار گسترده‌ای دست زد که فجیع‌ترین آن، کشتن صدها دهقان کفن‌پوش ورامینی بود که به سوی تهران می‌رفتند. این دهقانان با پای پیاده از ورامین به پایتخت می‌آمدند تا در تهران به دیگر قیام‌کنندگان بپیوندند و رژیم را به آزاد کردن امام خمینی علیه السلام وادارند، اما نیروهای نظامی آنان را در سر پل «باقر آباد» کشتند.^۲

شاه و علم قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ را که سرآغاز مبارزه‌های مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام و در حقیقت، نقطه آغازین انقلاب اسلامی ایران بود، به درستی ارزیابی نکردند و از همین روی، در این باره گمراه شدند و و همین موجب فراهم آمدن شدن مقدمات سقوط رژیم شد؛ چنان که شاه، علت وقوع قیام پانزدهم خرداد را تحریکات برخی از مالکان بزرگ می‌دانست که با اصلاحات ارضی مخالف بودند و در کوششی هم‌آهنگ، عوامل قیام را از دید مالی تأمین کرده بودند تا از عملی شدن قانون اصلاحات ارضی، جلوگیری کنند،^۳ اما گذشت زمان، نادرست بودن تحلیل‌های شاه و درستی قیام مردمی پانزدهم خرداد ۴۲ را ثابت کرد.

علم و اعضای دولت وی نیز شناخت درستی درباره این قیام نداشتند و مذاکرات هیئت دولت آن روزگار نیز آشکارا بر نادرستی شناخت آنان در این باره گواهی می‌دهد.

۱. محمد دهنوی، همان، ص ۳۴ - ۳۳.

۲. بهرام افراسیابی، همان، ص ۴۰۸. نیز ر.ک: سید حمید روحانی، همان، ص ۴۸۷.

۳. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ص ۱۷۷. برای آگاهی بیش‌تر در این باره، ر.ک: محمدرضا پهلوی، انقلاب سفید، ص ۴۶.



از مهم‌ترین سندهای فاش نشده درباره قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ که تا بیست سال پس از این قیام ناشناخته بود و در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دست آمد، متن مذاکرات هیئت دولت؛ یعنی مذاکرات اعضای دولت امیراسدالله علم در این باره است. دولت علم در پانزدهم خرداد آن سال و روزهای پس از آن (هجدهم، بیستم و ۲۹ خرداد ۱۳۴۲) نشست‌هایی برگزار کرد. بیش‌تر مذاکرات دولت در این چهار نشست، به بحث و نظرخواهی درباره این قیام گذشت. دولت علم در پی اوج‌گیری قیام مردم، بعد از ظهر همان روز در کاخ نخست‌وزیری به ریاست اسدالله علم نشستی برگزار کرد. سخنان اعضای دولت وی، از ناآگاهی آنان درباره علل قیام مردم خبر می‌دهد که این خود از آشنا نبودنشان با خواسته‌های واقعی مردم و ناآگاهی‌شان از رابطه ناگسستنی و ژرف مردم مسلمان ایران با روحانیت سرچشمه می‌گیرد. غفلت و بی‌خبری رژیم شاه از ریشه‌های قیام مردم به اندازه‌ای بود که موجب بن‌پندار در آنان شد: «این نهضت، به ارتجاع وابسته است و مرام کمونیستی دارد». آنان برای بد نام کردن این نهضت به هر دروغ و تهمت دست زدند و ادعا کرده‌اند که این قیام با پول خارجی‌ها و کمک‌های مالی رسیده از عراق و مصر بر پا شده است.^۱ این ادعای باطل در جای جای مذاکرات هیئت دولت در پانزدهم خرداد ۴۲ به چشم می‌خورد،^۲ اما عباس آرام وزیر امور خارجه در جلسه ۱۳۴۲/۳/۲۹ هیئت دولت، سخنانی ناسازگار با رأی آن هیئت بر زبان راند. گفته‌های او بر ناوابستگی این قیام به دیگر دولت‌ها و جلوگیری دولت عراق از انتشار اعلامیه‌های علما دلالت می‌کند.^۳

کوچک شمردن و کوچک نمودن این قیام نیز از دیگر ترفندهای رژیم برای رویارویی با قیام پانزدهم خرداد بود تا به گمان خود از ارزش‌های این نهضت بکاهد. برای نمونه، ده‌ها هزار نفر در عاشورای ۱۳۴۲، به سخن‌رانی امام خمینی علیه السلام در فیضیه قم گوش

۱. متن کامل مذاکرات هیئت دولت در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، ص ۷-۶.

۲. همان، ص ۳۵-۲۲.

۳. همان، ص ۵۵.



فرا دادند، اما اسدالله علم در نشست هیئت دولت به دروغ از «چند صد نفر» و «دو هزار نفر» سخن گفت^۱. هم‌دردی کردن ظاهری با بازماندگان شهدای پانزدهم خرداد و طرح مسائلی مانند پرداخت خسارت به خانواده‌های کشته شدگان برای تأمین رضایت عمومی و جلوگیری از گسترش قیام، از دیگر فریب‌کاری‌های رژیم شاه به شمار می‌رود^۲.

از سوی دیگر در این مذاکرات، برای رویارویی با مردم، مسائلی همچون ضرورت شدت عمل، کشتار مردم و برقراری حکومت نظامی در نشست پانزدهم هیئت دولت مطرح شد؛ چنان‌که هنگام بحث و مذاکره در این باره، دکتر پرویز ناتل خانلری وزیر فرهنگ به صراحت چنین گفت: «شتر سواری دولا دولا نمی‌شود. باید تصمیم قاطع گرفت و کار را یکسره کرد». علم نیز شدت عمل و برقراری حکومت نظامی را چاره کار می‌دانست^۳. اینها، نمونه‌هایی از ارزیابی نادرست علم و اعضای دولت او درباره قیام پانزدهم خرداد ۴۲ به شمار می‌روند.

جبهه ملی که از گروه‌های مخالف رژیم شاه بود نیز در قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ شرکت کرد. هرچند ائتلاف جبهه ملی با روحانیت در پانزدهم خرداد مقطعی به شمار می‌رفت، بعدها روحانیان و اعضای جبهه ملی از یک‌دیگر فاصله گرفتند. به هر روی جبهه ملی از گروه‌های سرشناس مخالف رژیم شاه بود که در آن حاضر شد. البته شاید خلیل ملکی تنها کسی از مخالفان رژیم شاه بود که وحدت نیروهای ملی و دموکراتیک را با روحانیت نادرست می‌دانست. وی در نامه‌ای به دکتر مصدق، از سران جبهه ملی به دلیل همین وحدت و ائتلافشان با روحانیان انتقاد کرد^۴.

قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب کردن مردم، موجب انتقاد شماری از رجال و سیاستمداران پیشین از اسدالله علم و دولت وی شد. حسین علاء، وزیر دربار، کسانی را از

۱. همان، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان، ص ۱۰ و ۱۴.

۴. عباس میلانی، همان، ص ۲۴۸.



رجال آزموده و با تجربه گرد آورد و با آنها به مشورت پرداخت. افرادی مانند عبدالله انتظام، سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، علی‌اصغر حکمت، محمدعلی وارسته و ... در این جمع حاضر شدند و گویی همه آنان به این رسیدند که در اوضاع کنونی بهتر است دولت علم برکنار شود و برای آرام کردن مردم، دولت تازه‌ای روی کار آید، اما تصمیم این گروه در نظر شاه، دخالت در کار شخص اول مملکت و تعیین تکلیف برای او به شمار آمد. بنابراین، شاه نه تنها نظر آنان را نپذیرفت، بلکه افراد مهم و مجریان آن جمع را از کار برکنار کرد؛ چنان که حسین علاء از وزارت دربار و عبدالله انتظام از ریاست هیئت مدیره شرکت ملی نفت برکنار شدند.^۱ علی دشتی نیز که در آن سال سفیر ایران در لبنان بود، پس از قیام پانزدهم خرداد در نامه‌ای به شاه آشکارا از شیوه رویارویی رژیم شاه با روحانیان و چگونگی اداره کشور انتقاد کرد. دشتی در این نامه به برخی از نارسایی‌ها و مشکلات برآمده از به کارگیری افراد ناشایسته، چاپلوس و سودجو در اداره کشور اشاره کرد و با نقد عمل کرد اسدالله علم (نخست وزیر) به‌ویژه کارهای او درباره روحانیان و شیوه برخوردش با مخالفان در پانزدهم خرداد، از شاه خواست که درباره روش خود در اداره کشور و برخوردش با مردم، بازنگری کند و رضایت روحانیان را به دست آورد،^۲ اما شاه به سفارش دشتی نیز توجه نکرد.

امیر اسدالله علم هفدهم خرداد ۱۳۴۲ (دو روز پس از قیام مردم)، در جمع خبرنگاران خارجی، مطالبی بر زبان آورد که نمی‌خواست در کشور منتشر شود؛ زیرا گفته‌های او از تصمیم دولت برای شدت عمل در برابر عوامل پیدایی این قیام و محاکمه و مجازات آنان حکایت می‌کرد. برای نمونه، روزنامه نیویورک هرالد تریبون^۳ در شماره هم خود (ژوئن ۱۹۶۳) سخنان علم را منتشر کرد و از امکان مجازات اعدام برای پانزده نفر

۱. علی دشتی، عوامل سقوط؛ یادداشت‌هایی منتشر نشده از علی دشتی، به کوشش مهدی ماحوزی، ص ۸۸. نیز

ر.ک: اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی، ص ۱۷۳ - ۱۷۲.

۲. همان، ص ۱۹۲ - ۱۷۹.

3. New York Herald Tribune.



از مقامات مذهبی ایران خبر داد^۱، اما به‌رغم چنین تهدیدهای دولت برای خاموش کردن آتش قیام، فعالیت‌های سیاسی آرام آرام شکل دیگری به خود گرفت. اعتصاب سراسری ۲۱ خرداد ۱۳۴۲ به نشانه هم‌بستگی با شهدای پانزدهم خرداد و به‌انگیزه آزادی امام خمینی علیه‌السلام، دولت را غافل‌گیر کرد. دولت علم برای شکستن اعتصاب، بسیار کوشید، اما تلاش‌هایش حاصلی نداشت. بسیاری از علما و مراجع تقلید در داخل کشور و خارج از آن، اعلامیه‌هایی در مخالفت با کارهای رژیم شاه و پشتیبانی از امام خمینی و کارهای ایشان صادر کردند. آنان در این اعلامیه‌ها از مردم، پی‌گیری قیام را خواستند و به دولت سفارش کردند که از روش خود در این‌باره دست بکشد^۲. از سوی دیگر، پشتیبانی علما و مراجع تقلید از امام خمینی، تنها با صدور اعلامیه صورت نپذیرفت، بلکه نمایندگان علمای بلندپایه حوزه علمیه قم و مشهد و دیگر شهرستان‌ها به تهران رفتند و به طور رسمی از رژیم شاه خواستند که او را بی‌قید و شرط آزاد کند^۳. بنابراین، شاه ناچار شد با دست زدن به نمایش‌هایی فریبنده از شدت تحریک بیش‌تر افکار عمومی بر ضد رژیم خویش بکاهد و صدها تن از زندانیان و روحانیان بازداشت شده پانزده خرداد را بی‌قید و شرط آزاد کرد و با علمایی که به تهران آمده بودند، به گفت‌وگو پرداخت^۴.

کارهای خسونت‌آمیز رژیم شاه و دولت علم در سرکوب قیام پانزدهم خرداد در خارج از کشور نیز تأثیر بدی گذارد و باعث شد که مجله‌ها و روزنامه‌های خارجی، مطالبی درباره سرکوب قیام مردم ایران منتشر کنند، اما اسدالله علم این مطالب را از حقیقت تهی می‌دانست. انتشار این مطالب در روزنامه‌های خارج از کشور موجب شد که سفر جهان‌گردان اروپایی به ایران آشکارا کاهش یابد. یکی از سندهای ساواک که این دعوی

۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۲ - ۱۱.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۵۵۳.

۴. همان، ص ۵۶۷ - ۵۶۶.



را اثبات می‌کند، نامه اسدالله علم به عباس آرام، وزیر امور خارجه خود در ۲۳ تیر ۱۳۴۲ است. او در این نامه، به وزیر امور خارجه‌اش فرمان داده است که با رؤسای نمایندگی‌های دولت ایران در کشورهای خارجی گفت‌وگو کند و مطالبی را در شناساندن کشور ایران بازگوید تا دیدگاه مطبوعات خارجی درباره اوضاع کشور دگرگون شود و در سفر سیاحان به ایران تأثیرگذار باشد.^۱

پس از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب شدن مردم، نقدهای فراوانی از اسدالله علم و دولت او صورت گرفت؛ چنان‌که علما و روحانیان، کارهای وی را ضد اسلام و قانون اساسی دانستند و خواهان برکناری وی شدند.^۲ از سوی دیگر، بیش‌تر رجال سیاسی و درباریان با کنار رفتن او موافق بودند و حتی شماری از آنان از شاه خواستند که علم را از نخست‌وزیری بر کنار و از علما و روحانیان دل‌جویی کند. پایه‌های دولت علم در چنین اوضاع سست شده بود و شاه در برکناری اسدالله علم از نخست‌وزیری می‌اندیشید؛ چنان‌که دوم تیر ماه آن سال، با مقامی امریکایی دیدار و در این باره گفت‌وگو و تحلیل خود را از روی داده‌های آن روز عرضه کرد. او در این دیدار، هم‌چنین طرح‌های چند ماه آینده خود را با وی در میان آورد. شخصیت‌های امریکایی به علل به ظاهر امنیتی، نام این فرد را از متن گزارش آن گفت‌وگوها حذف کرده‌اند. دو طرف در این دیدار، به تصمیم مشترکی درباره دولت آینده ایران نزدیک شدند:

در شرایط کنونی، حزب سیاسی تازه‌ای بوجود نخواهد آمد. اما بعد از انتخابات مجلس، حزب سیاسی واحدی بسان نیروی سیاسی اصلی آینده، شکل خواهد گرفت. حسنعلی منصور و کانون مترقی او دست کم در وهله نخست، هسته اصلی این حزب خواهند بود.

همه بخش‌های این طرح، در زمانی کم‌تر از یک سال به مرحله اجرا رسید؛ یعنی حسنعلی منصور و «کانون مترقی» او در انتخابات مجلس پیروز شدند و اندکی پس از این،

۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت استاد ساواک، ج ۳، ص ۴۹۲.

۲. همان، ص ۳۵۵.



دولت علم به فرمان شاه استعفا کرد و منصور به نخست‌وزیری رسید.^۱ شواهد دیگری در دست است که نشان می‌دهد پس از قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، امریکایی‌ها بر تغییر دولت در ایران و برکناری علم از نخست‌وزیری پافشاری می‌کردند. برای نمونه، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، بر این دعوی گواهی می‌دهد. ابوالحسن ابتهاج، رئیس سازمان برنامه و بودجه (دهه ۱۳۳۰ شمسی) بود که در خاطرات خود به این مسئله اشاره و ادعا کرده که «یاتسویچ^۲» از اعضای ارشد سفارت امریکا در تهران، پس از اجرای پانزده خرداد ۱۳۴۲، با وی (ابتهاج) دیدار کرده و انگیزه دولت امریکا را برای نخست‌وزیری او به آگاهی‌اش رسانده، اما ابتهاج، پذیرش نخست‌وزیری را به تحقق شروطی وابسته دانسته است:

تأمین استقلال عمل نخست‌وزیر؛

کاهش بودجه ارتش؛

کاهش خرید تسلیحات نظامی؛

تغییر شیوه اجرای اصلاحات ارضی و خارج شدن ایران از پیمان سنتو.

باری به گفته ابتهاج، هیچ‌یک از شرط‌های پیش‌نهادی وی، با خواسته امریکایی‌ها سازگار نبود و از این‌رو، موضوع نخست‌وزیری او به کنار رفت و اسدالله علم همچنان در دولت ماند.^۳ البته امریکایی‌ها چند ماه پس از آن، با روی کار آمدن حسنعلی منصور به هدف خود رسیدند.

برگزاری انتخابات مجلس ۲۱، از آخرین کارهای دولت علم بود که می‌بایست در زمان نخست‌وزیری وی صورت می‌گرفت. دولت علم بر پایه لایحه اصلاحی که در همه‌پرسی ششم بهمن ۱۳۴۱ تصویب شده بود، قانون انتخابات را تغییر داد و چند اصل تازه در آن گنجانده:

۱. زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارند؛

۱. عباس میلانی، همان، ص ۱۹۴ - ۱۹۳.

2. Yatsevich.

۳. ابوالحسن ابتهاج، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، به کوشش علیرضا عروسی، ج ۲، ص ۵۲۶ - ۵۲۵.



۲. انتخابات در سراسر کشور و با کارت الکتروال برگزار می‌شود.

قانون پیشین، پیش‌بینی کرده بود که برای نظارت بر اجرای انتخابات از نمایندگان همه طبقات دعوت شود، اما دولت علم، طبقات کشاورز و کارگر را بر جای طبقات اعیان و مالکان نشاند و از این‌رو، شاه به برگزاری انتخابات فرمان داد و مقرر شد که تابستان ۱۳۴۲ انتخابات دو مجلس «سنا» و «شورای ملی» در سراسر کشور در یک روز برگزار شود.^۱ هیئتی شش نفره مرکب از احمد نفیسی شهردار تهران، نصرت‌الله معینیان وزیر مشاور و سرپرست تبلیغات و انتشارات، عطاءالله خسروانی، وزیر کار و امور اجتماعی، حسنعلی منصور رئیس کانون مترقی، عباس سالور رئیس سازمان اصلاحات ارضی و حسن زاهدی، رئیس بانک کشاورزی، مأمور اجرای انتخابات و تعیین نامزدها (کاندیدها) شدند و برای گرفتن دویست کرسی مجلس، کارهایی را میان خود تقسیم کردند. هم‌چنین مقرر شد که شش کرسی نمایندگی در مجلس ۲۱ به زنان واگذار شود.

کانون مترقی به رهبری حسنعلی منصور (نخست‌وزیر آینده) که از جوانان دانش‌آموخته دانشگاه‌های اروپا و آمریکا بود، سهم بیش‌تری برای خود گرفت. پس از کانون مترقی، کشاورزان، کارگران، اصناف، کارمندان دولت و روزنامه‌نگاران در فهرست نامزدها گنجانده شدند.^۲

دولت علم برای اینکه بتواند نامزدهای دولتی را به مردم بشناساند، به برگزاری کنگره‌ای به نام «کنگره آزاد زنان و آزاد مردان» پرداخت. اداره این کنگره را احمد نفیسی شهردار تهران بر عهده گرفت. این کنگره پس از چند روز نشست و گفت‌وگو و فراهم آوردن زمینه، فهرست نامزدهایی را هیئت شش نفره آنان را تعیین کرده بود، با عنوان «نامزدهای ملت ایران» به آگاهی مردم رساند و نام سی نامزد مجلس سنا را نیز منتشر کرد که در این فهرست سی نفره، نام دو زن نیز دیده می‌شد. بنابراین، انتخابات دوره ۲۱

۱. باقر عاقلی، همان، ص ۹۵۲.

۲. همان، ص ۹۵۳.



مجلس شورای ملی و چهارمین دوره مجلس سنا به صورت دل خواه دولت برگزار شد و ۱۹۳ کرسی مجلس به نامزدهای دولت علم رسید. نامزدهای پنج کرسی نیز در هنگامه انتخابات، تغییر کردند و سرانجام دو مجلس یکدست برای تصویب هر قانون دل خواه دولت برای کار آماده شد.^۱

شماری از نمایندگان در این مجلس مستقل ماندند و دولت حضور آنان را تا پایان دوره ۲۱ تاب آورد، اما پس از آن، از گردونه سیاست بیرونشان راند. پس از کارهای مقدماتی و آغاز کار مجلس ۲۱، دولت اسدالله علم، بر پایه سنت‌های پارلمانی که پس از شکل‌گیری دوره نخست مجلس اجرا می‌شد، در مهرماه ۱۳۴۲ استعفا کرد، اما شاه در اواخر مهر ماه ۱۳۴۲، دوباره او را به نخست‌وزیری منصوب کرد.^۲ نخستین کار علم پس از انتصاب دوباره‌اش به نخست‌وزیری، تعیین تکلیف تصویب‌نامه‌هایی بود که در دوران فترت و انحلال مجلس بیستم، هیئت دولت دکتر علی امینی و هیئت دولت خودش صادر کرده بود و اکنون می‌بایست قانون‌مند می‌شد. بنابراین، علم ششصد تصویب‌نامه را به مجلس فرستاد و مجلس نیز آنها را یکجا تصویب کرد.^۳

بازداشت احمد نفیسی، شهردار تهران و بازیگر نخست انتخابات مجلس ۲۱ و مدیر «کنگره آزاد زنان و آزاد مردان»، از کارهای دولت علم در واپسین ماه‌های نخست‌وزیری وی بود. نفسی به سوء استفاده از اموال دولتی متهم شد. البته او به این اموال دست نزده بود و در دربار و نخست‌وزیری نیز جایگاه ویژه‌ای داشت. علت بازداشت نفیسی این بود که او فهرست نمایندگان مجلس و سناتورهای را که می‌بایست انتخاب می‌شدند، پیش از عرضه به شاه، به دیگران داده بود و این مسئله از دید شاه، نابخشودنی می‌نمود. نفیسی نزدیک به چهار سال در زندان ماند و تا پایان دوره محکومیتش، او را عفو نکردند.^۴

۱. همان. نیز. ر.ک: ناصر نجمی، بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمد رضا شاهی، ص ۲۷۳ - ۲۷۲.

۲. همان، ص ۹۵۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۹۵۵.



اگرچه این تصور در تاریخ معاصر ایران، جا افتاده که حسنعلی منصور، بانی تصویب لایحه کاپیتالاسیون بوده، اما واقعیت جز این است؛ زیرا امیراسدالله علم را باید پایه‌گذار تصویب این لایحه دانست. اسدالله علم در ماه‌های پایانی نخست‌وزیری‌اش در کوششی مزدورانه که از سرسپردگی و وابستگی وی به قدرت‌های خارجی سرچشمه می‌گرفت، لایحه قضاوت کنسولی یا کاپیتالاسیون^۱ را درباره مستشاران امریکایی مقیم ایران در دولت خود مطرح کرد و آن را برای تصویب به مجلس سنا داد.

متن لایحه کاپیتالاسیون که علم آن را به مجلس سنا فرستاد، بدین شرح است:

ماده واحده - مجلس سنا در جلسه خود، متن یادداشت شماره ۸۲۹۶ مورخ ۱۳۴۲/۸/۲۶ وزارت امور خارجه شاهنشاهی در یادداشت شماره ۲۹۹/ مورخ هجدهم دسامبر ۱۹۶۳ سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در تهران را تصویب و به دولت، اجازه اجرای مفاد و تعهدات ناشی از آن را می‌دهد. نخست وزیر اسدالله علم، وزیر امور خارجه عباس آرام، کفیل وزارت جنگ سپهبد اسدالله صنیعی^۲.

هرچند این لایحه در دوران نخست‌وزیری علم تصویب نشد، بلکه در زمان جانشین او حسنعلی منصور در مجلس سنا و مجلس شورای ملی به تصویب رسید^۳، طرح آن در هیئت دولت و عرضه‌اش به مجلس سنا برای تصویب شدن، لکه ننگ دیگری در تاریخ وابستگی خاندان علم به قدرت‌های استعماری به شمار می‌رود. از این‌رو، مخالفت افکار عمومی، علما و روحانیان با اسدالله علم در آخرین ماه‌های نخست‌وزیری وی افزایش یافت و روند سقوط دولت او آغاز شد؛ چنان‌که روحانیان، آشکارا مخالفت خود را با وی بازگو می‌کردند. برای نمونه، علم در آذرماه ۱۳۴۲ به مناسبت پانزدهمین سال‌گرد انتشار اعلامیه حقوق بشر، سخنانی درباره مذهب گفت که آن را به تضعیف اسلام تعبیر می‌کردند. از این‌رو، سخنان وی واکنش سخت جامعه مذهبی را به دنبال آورد؛ چنان‌که نشریه بعثت

1. Capitulation.

۲. محمدعلی سفری، همان، ج ۲، ص ۶۴۰ برای آگاهی بیش‌تر در این‌باره، رک: عباس میلانی، همان، ص ۱۹۷.

۳. عباس میلانی، همان، ص ۱۹۸.



(نشریه داخلی حوزه علمیه قم) در بخشی از مطالب خود (۲۳ آذر ۱۳۴۲) آنها را به سختی رد کرد.^۱

پس از اجرای انتخابات مجلس ۲۱، زمینه برپایی حزب تازه‌ای فراهم آمد که در ۲۴ آذر ۱۳۴۲ به نام «ایران نوین» رسمی و حسنعلی منصور، نماینده تهران در مجلس، دبیر کل آن شد. بیش‌تر نمایندگان مجلس، با هم‌آهنگی پیشین در این حزب نوپا عضو شدند و از آن پس به ظاهر می‌بایست حکومت حزبی بر سر کار باشد. در آن هنگام روشن بود که دولت علم، رفتنی است و به جای وی، منصور نخست‌وزیر خواهد شد. شاه به‌رغم روش رایج خود، علم را از برنامه‌های آینده آگاه ساخت و بدین سان می‌خواست اوج اعتماد و دوستی‌اش را به او نشان دهد. او هم‌چنین می‌خواست دولت به گونه‌ای تغییر کند که کوچک‌ترین شبهه‌ای در شیوه کار علم پدید نیاید.

از همان هنگام نیز مسؤولیت آینده علم؛ یعنی ریاست دانشگاه پهلوی در شیراز با توافق خود وی تعیین شده بود. شاه به علم اشاره کرده بود که می‌خواهد دولت آینده اواخر سال ۱۳۴۲ بر سر کار آید.^۲ اگرچه اسدالله علم، تغییرات دل‌خواه شاه را درباره دولت به ظاهر با خوش‌رویی پذیرفت، چندین بار در یادداشت‌های خود به این موضوع اشاره کرده و آشکارا نوشته که هرگز شاه را در این کار نبخشیده است؛ زیرا وی همه مأموریت‌هایی را که شاه به وی واگذار کرده بود، به خوبی به سرانجام رساند و در سخت‌ترین اوضاع، همه مسؤولیت‌ها را به گردن گرفت و خود را سپر بالای شاه کرد. او در چنین وضعی، دلیلی برای کنار رفتن خود نمی‌دید به‌ویژه از این روی که منصور را خوب می‌شناخت و نه تنها او را ارج نمی‌نهاد لکه سخت از او بیزار بود.

بزرگ‌ترین دغدغه علم درباره حسنعلی منصور، پیوند نزدیک او با امریکایی‌ها و برخورداری وی از پشتیبانی آنان به شمار می‌رفت که علم این نکته را نیز بارها در

۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲. اسدالله علم، همان، ص ۵۰ - ۴۹.



یادداشت‌های خود آورده است.^۱ او از سوی دیگر، علت اصلی کنار رفتنش را از نخست‌وزیری و روی کار آمدن منصور را سیاست امریکایی‌ها می‌دانست؛ چنان‌که در یادداشت خود (۱۳۴۹/۱۰/۶) آشکارا بدان اشاره می‌کند و منصور را نوکر امریکایی‌ها می‌خواند و بر این است که «دلیلی نداشت او (علم) پس از آن‌همه خدمت به شاه و برخورد شدید با مخالفان رژیم، کنار رود».

علم بر این بود که کنار رفتنش از نخست‌وزیری، به اشاره همان کسانی (امریکایی‌ها) بوده است که به انتخاب شدن منصور در انتخابات مجلس هنگام نخست‌وزیری او کمک کردند.^۲ بنابراین، برای علم بسیار ناخوش‌آیند بود که دولت را به فرمان شاه به دست کسی مانند حسنعلی منصور بسپارد، اما سرانجام در هفدهم اسفند ۱۳۴۲ استعفا کرد و دولت تازه منصور همان روز بر پا شد. شام‌گاه روز پیش از استعفای دولت (شانزدهم اسفند)، جمعه بود و علم نیز همچون دیگر جمعه‌ها، به دربار شاه رفته بود. شاه برای خوردن شام میهمان پروفیسور جمشید اعلم بود و اسدالله علم خود، اتومبیلش را می‌راند. شاه از علم خواست که او را به منزل جمشید اعلم برساند. هنگامی که آن دو به مقصد رسیدند، شاه از علم پرسید: به راستی نظر او (علم) درباره این تغییر دولت چیست؟ علم نیز در پاسخ او و با ایجاد اندکی تغییر، شعری را خواند که به لطفعلی خان زند هنگام محبوس بودنش در زندان آقا محمدخان قاجار منسوب است:

شاهها ستدی جهانی از همچو منی دادی به مخنتی، نه مردی نه زنی
از گردش روزگار معلومم شد پیش تو چه دَف‌زنی چه شمشیر زنی
علم سالها بعد از این ماجرا که این خاطره را برای علی‌نقی عالی‌خانی نقل کرد، با خنده به او گفت: «اعلی‌حضرت همایونی، هیچ از این شعر خوششان نیامد».

۱. همان، ص ۵۰.

۲. امیراسدالله‌علم، یادداشت‌های علم، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

۳. اسدالله علم، همان، ج ۱، ص ۵۱ - ۵۰.



وی هفدهم اسفند ۱۳۴۲ از نخست‌وزیری استعفا و شاه با پذیرش استعفای او، حسنعلی منصور دبیر کل حزب ایران نوین و نماینده تهران را در مجلس به نخست‌وزیری منصوب کرد.^۱ متن پاسخ شاه به استعفای علم چنین است:

جناب اسدالله علم

استعفای شما از سمت نخست‌وزیری ملاحظه و پذیرفته شد. خدمات پرارزشی که در حوزه نخست‌وزیری انجام داده‌اید بزرگ‌ترین افتخار شما خواهد بود؛ زیرا مصادف بوده است با انقلاب بزرگ ششم بهمن‌ماه ۱۳۴۱ و تمام اقدامات دیگری که در تکمیل انقلاب در سال ۱۳۴۲ انجام گرفت. عواطف مخصوص خودمان را به شما و هم‌کاران شما ابلاغ می‌نماییم. خدمت‌گزاری و صمیمیت و فداکاری شما را هرگز فراموش نخواهیم کرد.

۱۷ اسفندماه/۱۳۴۲

محمد رضا پهلوی^۲

نتیجه

با بررسی تحلیلی عمل کرد دولت علم آشکار می‌شود که روی کار آمدن این دولت به انگیزه اجرای برنامه‌های امریکایی شاه در ایران و استوار کردن پایه‌های رژیم پهلوی صورت پذیرفت؛ چنان‌که این دولت با تصویب لایحه‌های خائنانه‌ای مانند «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» که با مخالفت روحانیان مبارز به‌ویژه حضرت امام خمینی علیه‌السلام لغو شد و اجرای برنامه‌هایی مانند «انقلاب سفید»، در استوار کردن خودکامگی (دیکتاتوری) شاه کوشید. از سوی دیگر، دولت علم با این گمان نادرست و پوچ که پس از درگذشت آیت‌الله العظمی بروجردی، روحانیان شیعه در ایران از میدان بیرون می‌روند، برای رواج دادن برنامه‌های ضد اسلامی و سست کردن اصول اسلام در سیاست و اداره کشور تلاش کرد، اما هشیاری حضرت امام علیه‌السلام برنامه‌های این دولت را ناکام گذارد و از این‌رو، رژیم به خشونت روی آورد و روی دادهایی مانند کشتار طلاب در مدرسه فیضیه قم و قیام پانزدهم

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۲/۱۲/۱۷.

۲. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۴، ص ۳۸۱.

خرداد ۱۳۴۲ پدید آمد. این روی دادها پایه‌های دولت علم را سست‌تر از پیش کرد و خود سرآغاز مبارزات مردم مسلمان ایران با آن رژیم به رهبری حضرت امام علیه السلام شد. از سویی دولت علم در سیاست خارجی، مجری طرح‌های امریکایی و با حضور انگلستان در ایران و بهبود روابط کشورش با شوروی موافق بود که این خود باعث تأثیرگذاری بیش از پیش بیگانگان در سرنوشت ایران می‌شد، اما مخالفت گسترده روحانیان با این دولت و فشار افکار عمومی بر شاه، او را به کنار گذاشتن علم از نخست‌وزیری واداشت؛ زیرا دولت او در اجرای همه طرح‌های آماده و از پیش تعیین شده در عمل توفیق نیافت.





کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، چاپ هشتم، تهران، نشر مرکز.
۲. ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۵)، *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، به کوشش علیرضا عروضی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی.
۳. ازغندی، سیدعلیرضا (۱۳۸۲)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷*، دو جلد در یک مجلد، تهران، سمت.
۴. *اعترافات ژنرال؛ خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی* (۱۳۶۶)، چاپ نهم، تهران، نشر نی.
۵. افراسیابی، بهرام (۱۳۶۴)، *ایران و تاریخ*، تهران، زرین.
۶. امینی، علی (۱۳۷۷)، *خاطرات علی امینی*، به کوشش یعقوب توکلی، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
۷. بهزادی، علی (۱۳۷۵)، *شبه خاطرات*، چاپ دوم، تهران، زرین.
۸. بیل، جیمز ا (۱۳۷۱)، *شیر و عقاب؛ روابط بدفرجام ایران و آمریکا*. ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی)، ویراسته حسین ابوترابیان و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر فاخته.
۹. پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۶)، *انقلاب سفید*، چاپ دوم، کتابخانه سلطنتی پهلوی.
۱۰. _____ (۱۳۷۱)، *پاسخ به تاریخ*، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، تهران، مترجم.
۱۱. *خاطرات شاپور بختیار* (۱۳۸۰)، ویراسته حبیب لاجوردی، چاپ سوم، تهران، نشر زیبا.

۱۲. دشتی، علی (۱۳۸۱)، *عوامل سقوط؛ یادداشت‌هایی منتشر نشده از علی دشتی*، به کوشش مهدی ماحوزی، تهران، قلم آشنا.
۱۳. دهنوی، محمد (۱۳۶۰)، *قیام خونین پانزده خرداد ۴۲ به روایت اسناد*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۴. روحانی، سید حمید (۱۳۵۸)، *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، چاپ چهارم، قم، دارالفکر - دارالعلم.
۱۵. زونیس، ماروین (۱۳۷۰)، *شکست شاهانه*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
۱۶. سفری، محمدعلی (۱۳۷۳)، *قلم و سیاست*، تهران، نشر نامک.
۱۷. *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج* (۱۳۷۱)، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو.
۱۸. سمیعی، احمد (۱۳۷۲)، *سی و هفت سال*، چاپ پنجم، تهران، شباویز.
۱۹. _____ (۱۳۷۲)، *معماران تمدن بزرگ*، تهران، نشر روایت.
۲۰. شاهدی، مظفر (۱۳۷۷)، *زندگانی سیاسی خاندان علم*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲۱. شوکراس، ویلیام (۱۳۶۹)، *آخرین سفر شاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، تهران، نشر البرز.
۲۲. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* (۱۳۷۰)، چاپ دوم، تهران، انتشارات اطلاعات.
۲۳. عاقلی، باقر (۱۳۷۴)، *نخست وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، چاپ دوم، تهران، جاویدان.
۲۴. علم، امیراسدالله (۱۳۸۰)، *یادداشت‌های علم*، ویراسته علینقی عالیخانی، چاپ دوم، تهران، مازیار و معین.





۲۵. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۷)، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، چاپ دوازدهم، تهران، کتاب طوبی.

۲۶. قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک (۱۳۷۸)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.

۲۷. گازیوروسکی، مارک ج (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی امریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

۲۸. لاجوردی، حبیب‌الله (۱۳۶۹)، *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، نشر نو.

۲۹. متن کامل مذاکرات هیات دولت در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (بی‌تا)، تهران، دفتر هیئت دولت و روابط عمومی نخست‌وزیری جمهوری اسلامی.

۳۰. میلانی، عباس (۱۳۸۴)، *معمای هویدا*، چاپ پانزدهم، تهران، نشر اختران.

۳۱. نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۹)، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، از کودتا تا انقلاب*، چاپ ششم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

۳۲. نجمی، ناصر (۱۳۷۳)، *بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمدرضا شاهی*، تهران، انتشارات انیشتین.

مقاله‌ها

۳۳. آذر، مهدی (۱۳۶۸)، «به یاد اللهیار صالح». *آینده*، سال پانزدهم.

۳۴. امین، سید حسن (خرداد ۱۳۸۵)، «۱۵ خرداد، جبهه ملی و علم»، *ماه‌نامه حافظ*، شماره ۲۹.

۳۵. زرینه‌باف، علی (تیر ۱۳۸۵)، «صحت پیشنهاد اسدالله علم به جبهه ملی»، *ماه‌نامه حافظ*، شماره ۳۱.

۳۶. فرهمند، جلال (زمستان ۱۳۸۳)، «کودتای سفید (۲): اسنادی از اصلاحات ارضی»، فصل‌نامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال هشتم، شماره ۳۲.

نشریه‌ها

۳۷. روزنامه اطلاعات (هفدهم اسفند و ۲۳ دی ۱۳۴۱).

